

آب در هاون کوبیدن!!

نقد کوتاهی بر رسول جعفریان

به قلم:

عبدالله حیدری

عنوان کتاب:	آب در هاون کوبیدن!!
به قلم:	عبدالله حیدری
موضوع:	پاسخ به شبهات و نقد کتابها
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	دی (جَدی) ۱۳۹۶ ه.ش - ربیع الثانی ۱۴۳۹ ه.ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	۱
مقدمه.....	۱
مطلب اول: تحقیق در انتخاب عقیده.....	۲
مطلب دوم: غلو و افراط.....	۶
مطلب سوم: دشواری دعوت توحید.....	۹
مطلب چهارم: اهمیت دعوت توحید.....	۱۳
مطلب پنجم: توحید مقصود آفرینش.....	۱۶
مطلب ششم: اهمیت توحید.....	۱۸
مطلب هفتم: خطر شرک.....	۲۱
نتیجه شرک چیست؟.....	۲۳
مطلب هشتم: علماء و اصلاحات دینی.....	۲۸
معرفی نویسنده کتاب.....	۳۱
توضیحات ما: نقدی بر نوشته آقای جعفریان.....	۳۷

مقدمه

خواننده عزیز وگرامی! سلام و رحمت و برکت خدا بر شما باد، به امید آنکه خداوند منان من و شما و سایر بندگان را جزو کسانی بگرداند که همه سخنان را می شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می کنند. چند مطلب را خدمت شما عرض می کنم.

این کتاب کوچک در واقع مقدمه ای است بر کتاب توحید عبادت از علامه بزرگ آیت الله شریعت سنگلجی رحمت الله علیه. بنا بود آن کتاب ارزشمند از آن علامه بزرگ را تحقیق کنیم اما گرفتگی های شغلی تا کنون مانع از اتمام آن گردیده امیدواریم با دعای شما بزرگواران خداوند آن را آسان نماید.

تا آن لحظه دوستان اظهار لطف کردند که حد اقل این مقدمه در اختیار شما سروران قرار گیرد به دیده منت اجابت کردیم شاید دعاهای خیر شما همچون گذشته راهگشای این مشکل نیز باشد. آمین.

عبدالله حیدری

۲۲ مرداد ۸۸ برابر با

بیداری خس و خاشاک.

Haidari11@gmail.com

مطلب اول:

تحقیق در انتخاب عقیده

خداوند حکیم دانا و قادرِ توانا با مهربانی بیش از حدی که بر بندگانش دارد لطف و عنایت فرموده و در کتاب عزیزش چنین نورافشانی می‌کند:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸].
«مژده بده بندگان مرا، کسانی که همه سخنان را می‌شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند».

به به! چه صفت و ویژگی زیبایی دارند بندگان خدا، که از خواندن و شنیدن ابایی ندارند، زیرا به آنان عقل سالم و قوای مدرکه بیداری مرحمت و عنایت فرموده که:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ﴾ [الأنفال: ۴۲].
«تا کسی که نابود شده است، از روی دلیل نابود شود و کسی که زندگی یافته است از روی دلیل زنده ماند».

که درک حقیقت و رسیدن به عمق و ژرفای معرفت خود نه تنها زندگی که زندگی توأم با سعادت و خوشبختی ابدی است، به همین دلیل است که قرآن می‌فرماید:

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ [البلد: ۱۰].

«ما دو راه (هدایت و ضلالت) را به انسان نشان دادیم».

آری، خداوند مهربان دو راه را به انسان معرفی کرده و فراتر از آن تمام اسباب و امکانات رسیدن به راه راست را هم برایش فراهم کرده: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ﴾ [الإنسان: ۳]. «ما راه را به او بنمودیم». لذا این انسان با درک و شعور و

آگاهی مسیرش را خود انتخاب می کند ﴿إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^(۳) یا شکر گذار شده و به راه هدایت و سعادت خواهد رفت و یا اینکه کفران نعمت کرده و از صراط مستقیم دور خواهد شد:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^(۱۵۳) [الأنعام: ۱۵۳].

«این راه، راه مستقیم من است. از آن پیروی کنید و از راه‌های باطل پیروی نکید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد، اینها چیزهایی است که خداوند شما را به آن توصیه می‌کند تا پرهیزگار شوید.»

پس احساس و انگیزه حق جویی و حق طلبی و تحقیق و بررسی علمی و عقلانی در مباحث اعتقادی نه تنها مهم که واجب عینی است، و هر مسلمان باید دلائل و براهین مسلمان بودن و معتقد بودن به تمام اصول اعتقادی اش را بداند و شخصا مسلمان باشد نه مسلمان زاده، زیرا این عقیده است که انسان را به سعادت و خوشبختی دائم یا خسارت و شقاوت ابدی سوق می‌دهد، ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^(۳۸) [المدثر: ۳۸]. «هر کسی در گرو اعمال خودش قرار دارد»، مسائل اعتقادی مانند جزئیات فقهی نیست که انسان از پیشنهاد محلس بپرسد یا از یک مرجع فقهی تقلید کند، و در این‌گونه مسائل که توحید و یکتا پرستی (که فرق می‌کند با خدا پرستی) در رأس آنها است، باید انسان با اراده و آزاد و مستقل باشد نه مانند کسانی که قرآن در باره آنان می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾^(۱۷۰) [البقرة: ۱۷۰].

«و چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هرچند

نیاکان‌شان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند [باز هم درخور پیروی هستند؟ آخر پدران‌شان در گمراهی آشکاری بوده‌اند]، پس آیا اگر راه و رسم پدران از عقل صحیح و نقل صریح، یعنی از سرچشمه خرد و هدایت آسمانی بی‌بهره باشد، باز هم باید کورکورانه از آنان پیروی کرد؟

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْنَاهُ آبَاءَنَا أَوْلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ [لقمان: ۲۱].
 «و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید [آنها به تقلید محض تمسک ورزیده و] می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم حتی اگر شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فراخواند؟».

گویی حق تعالی می‌فرماید: آیا از پدران‌شان در شرک پیروی می‌کنند، حتی اگر شیطان عقیده فاسد شرک را برای پدران‌شان آراسته باشد و در نهایت، آنان را به شرک درافکنده و بدین‌گونه وارد جهنم سوزان کرده باشد؟ پس در صورتی که حال و وضع این چنین باشد، پیروی از پدران چه معنی و چه توجیهی دارد؟ و این منع صریحی از تقلید در اصول عقیده است.

پس انسان نباید در این‌گونه مسائل مقلد و پیرو پدر و مادر و شیخ و مرجع و دیگران باشد، آیاتی که در این زمینه آمده در قرآن کریم فراوان است که می‌توانید به آنها مراجعه کنید (عنکبوت ۱۲ - بقره ۱۶۷ - اعراف ۳ - محمد ۳ و ۲۸ و...). و در پایان این مطلب آیه ۲۰ و ۲۱ سوره متبرکه یاسین و آیه ۲۸ سوره غافر را خدمت شما عزیزان و سروران یاد آور می‌شویم که می‌فرماید:

﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۰﴾ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [یس: ۲۰-۲۱].

«و از آخر شهر، مردی دوان دوان آمد، گفت: ای قوم من، از این فرستادگان پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که از شما هیچ مزدی نمی‌خواهند و خود نیز راه یافته‌اند».

آن مرد مؤمن که ایمانش را پنهان می‌کرد (دقت کنید) گفت:

﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ

يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [غافر: ۲۸].

«و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را نهان می‌کرد، گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من الله است و مسلماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟!».

پس ایمان و عقیده را باید با تلاش و تحقیق بدست آورد نه اینکه چشم بسته به دنبال دیگران حرکت کرد.

مطلب دوم:

غلو و افراط

از بارزترین ویژگی‌های اسلام، اعتدال و میانه روی است که نقطه مقابل و معارض آن افراط و تفریط (از حد گذشتن و کوتاهی کردن) است، پس اسلام واقعی خط میانه و وسط، بدور از هرگونه افراط و تفریط است، علت گمراهی یهود و نصاری هم افراط و تفریط بوده، سرباز خوب و با انضباط کسی است که صد در صد مطیع دستور افسر مافوقش باشد، نه فضولی و حرکات خود سرانه، و نه سستی و تنبلی هیچ‌کدام در ارتش، رضایت فرمانده مافوق را جلب نمی‌کند، بلکه قربان، چشم قربان، و بدون چون و چرا، زیرا در ارتش چرا نیست، در نظام بندگی طبعاً چرا نیست و فضولی و تنبلی ممنوع است، هرچه دستور آمد همان درست است، معمولاً فضولی از روی دوستی پیدا می‌شود که یهود از شدت دوستی‌شان به پیامبرشان حضرت عَزِيزُ عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: (نعوذ بالله) عَزِيزُ پسر خداست!! و نصاری از شدت دوستی‌شان به حضرت مسیح عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: عیسی پسر خداست!!.

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَتَلْتَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [التوبة: ۳۰].

«و یهود گفتند: عزیز پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست، این سخن آنان است به دهان‌هایشان به سخن قومی تشبه می‌جویند که پیش از این کافر شدند، خدا آنان را کشد، چگونه از توحید بازگردانده می‌شوند؟».

ریشه شرک از همینجا شروع شده، پس از غرق شدن تمام مخلوقات جاندار در زمان حضرت نوح علیه السلام عده‌ای که با آن حضرت علیه السلام در کشتی بودند همه مؤمن و موحد بودند و شرکی وجود نداشت، پس این شرک از کجا آمد؟ شرک از اینجا پیدا شد که شیطان عده‌ای از مؤمنان پاک دل را فریفت و قانع‌شان کرد که برای بعضی از شخصیت‌های نیک و صالحی که به دلیل ایمان و تقوای‌شان مورد محبت آنان قرار گرفته بودند، مجسمه بسازند تا یاد و خاطره آنها بدین وسیله گرامی داشته شود! کم کم محبت آن صلحاء و نیکوکاران جای خودش را به محبت مجسمه‌ها و سنگ و چوب‌هایی داد، که از آنها مجسمه ساخته شده بود! و کم کم داستان توسل و شفاعتِ نادرست (دقت کنید) به میان آمد، و رفته رفته ترس‌ها و امیدها و آرزوها و اشک‌ها و نذرها و دعاها و کمک خواستن‌هایی که مخصوص خدا بود، نثار این مجسمه‌های صلحاء و مردگان گردید! و سرانجام کار به جای کشید که دیگر همه چیز عوض الله قادر متعال از این سنگ‌ها و چوب‌های بی‌جانی که در ابتدا گویا رمز و شعار توحید و خدا پرستی و تقوا بودند خواسته می‌شد!

آری، دیگر نام الله اگر بُرده هم می‌شد قدرت و صفتی برایش قائل نبودند: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ (۳۳) وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿۳۴﴾ [نوح: ۲۳-۲۴].

«و گفتند هرگز خدایان خود را ترک نکنید و هرگز ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید. و هر آینه بسیاری را گمراه کردند و (پروردگارا) بر ستمکاران جز گمراهی نیفزای.»

محمد بن کعب می‌فرماید: ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر، نام اشخاص صالحی بود که در فاصله زمانی میان آدم و نوح علیه السلام می‌زیستند. و نحوه پرستش‌شان این‌گونه بود که، بعد از درگذشت آنان، گروهی به میان آمدند که در عبادت حق تعالی به آنان اقتدا کردند، پس ابلیس به آنان گفت: اگر

تمثال آنها را به تصویر بکشید، عبادت به شیوه ایشان برای شما نشاط آورتر و شوق انگیزتر است. پس آنها چنین کردند. سپس بعد از آنان گروهی دیگر آمدند و ابلیس به آنان گفت: کسانی که قبل از شما بودند، این تصاویر را می‌پرستیدند، شما نیز چنین کنید. لذا پرستش بتان از همان وقت آغاز شد و اعراب نیز بعدا آن بتان را به پرستش گرفتند! چنانکه ود: بت قبیله کلب بود، سواع: بت قبیله هذیل، یغوث: بت قبیله قطیف یا مدحج، یعوق: بت قبیله همدان و نسر: بت قبیله حمیر. البته اعراب بتان دیگری نیز داشتند که مهمترین آنها عبارت بود از لات: بت قبیله ثقیف در طائف، عزی: بت قبیله‌های سلیم و غطفان و چشم، مناة: بت قبیله خزاعه، اساف و نائله و هبل: بت مردم مکه. و چون هبل در نزد آنان بزرگترین بتان بود پس آن را بر فراز کعبه نهادند^(۱).

مشرکین مکه هم نمی‌گفتند خدایی وجود ندارد بلکه مقصود اصلی از دید آنان هم الله بود، اما استدلال می‌کردند و می‌گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. «و گفتند: ما آنها را جز برای این که ما را به الله نزدیک کنند، نمی‌پرستیم».

همین منطق و استدلالی که امروز مطرح می‌شود: ما که گنه‌کاریم نزد خدا آبرویی نداریم این بزرگان هستند که سفارش ما را پیش خدا می‌کنند. (تفصیل این مطلب را ان شاء الله مفصل تر در جای دیگر خواهیم نوشت).

۱- به نقل از تفسیر انوارالقرآن از استاد عبدالرؤف مخلص چاپ اول انتشارات شیخ الإسلام جام.

مطلب سوم:

دشواری دعوت توحید

عجیب این است که وقتی کسی امثال آیت الله شریعت سنگلجی (که رحمت خدا بر او باد) می‌آید و سخن از توحید و یکتا پرستی می‌زند با هزاران تهمت و افتراء و آزار و اذیت و زخم زبان روبرو می‌شود، بعید نیست این سنت الهی است، همه پیامبران و امامان و مصلحان در طول تاریخ همین راه را پیموده‌اند، آیا تا کنون اندیشیده‌اید و از خود پرسیده‌اید؟ که نوح علیه السلام با ۹۵۰ سال! تلاش شبانه روزی! چرا ۹۵ نفر هم با ایشان همراه نشد؟ علت دشمنی مردم با آن پیامبر الهی و آن مرد بزرگ و صالح چه بود؟ چرا آزار و اذیتش می‌کردند؟ علت دشمنی آذر بت تراش پدر ابراهیم بت شکن علیه السلام با آن پیامبر اولوالعزم و موحد راستین چه بود؟ چرا با فرزندش سر دشمنی برداشته بود؟! علت دشمنی فرعون با موسی کلیم الله علیه السلام که او و همسرش، او را از دریا یافته بودند و در خانه‌شان پرورش داده و بزرگش کرده بودند چه بود؟! علت عداوت و دشمنی و عناد مردم قریش با حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که مانند همه پیامبران الهی شخصیتی امین و خوش اخلاق و شناخته شده بودند چه بود؟! با ایشان چه دشمنی داشتند؟ این رسول مکرم و معظم و نور چشم همه عالم که می‌فرماید: «لَقَدْ أُخِفْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُخَافُ أَحَدٌ وَلَقَدْ أُذِيتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُؤْذِي أَحَدٌ وَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَلَاثُونَ مِنْ بَيْنِ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَمَا لِي وَلِئَالٍ طَعَامًا يَأْكُلُهُ دُو كَيْدٍ إِلَّا شَيْءٌ يُؤَارِيهِ إِبْطُ بِلَالٍ»^(۱).

۱- سنن الترمذی - (ج ۹ / ص ۱۲) و مسند احمد و نسایی و ابن حبان.

«براستی در راه خدا آنقدر ترسانده شده ام که هیچ کس ترسانده نشده، و آنقدر در راه خدا اذیت شده ام که هیچ کس اذیت نشده، سی (۳۰) شبانه روز بر من چنین گذشته که من و بلال غذایی که یک مخلوق زنده بتواند بخورد را نداشتیم مگر مقدار اندکی که احیاناً بلال زیر بغلش نگه می داشت»!!
 علت این آزار و اذیت چه بود؟ چه مشکلی وجود داشت که آن فضای خانوادگی و محبت و صمیمیت بنی هاشم و بنی عبدالمطلب به فضای عداوت و دشمنی مبدل شد؟

سرور گرمی و خواهر و برادر عزیز! آیا تا کنون فکر کرده‌اید و اندیشیده‌اید که شخصیتی به بزرگواری و متانت و امانت و صداقت و عظمت اخلاق و صاحب همه کمالات ممکنه بشری مانند حضرت رسول گرمی ﷺ که از همه پیامبران و فرشتگان هم افضل بودند، چرا سبب دشمنی و خصومت و عداوت و رنجش جامعه و حتی افراد خانواده با یکدیگر گردیدند؟! عمو و پسر عمو و صدها قوم و خویش و اقارب دیگر ایشان چرا با آن حضرت سر دشمنی برداشتند؟! علت و انگیزه چه بود؟! فکر نکنم برای شما عزیزانی که با فرهنگ اسلام آشنایی دارید، نیازی به دقت زیاد باشد که بفرمایید: تنها علت و انگیزه این مشکل و چالش فقط «توحید و یکتا پرستی» بوده است.

پس دین حق و اسلام خالص و بی‌شائبه اولین پژوهشی که در هر جامعه ایجاد خواهد کرد کشیدن خط قرمز در جبهه اعتقادات است، و خیلی طبیعی است در جامعه‌ای که آلودگی‌های اعتقادی و اخلاقی وجود داشته باشد (که قطعاً وجود دارد، اگر وجود نداشت نیازی به پیامبر و مصلح نبود) این خط فاصل قرمز در آغاز غوغایی به پا خواهد کرد، زیرا که صاحب این رسالت که ظاهراً بر خلاف جهت آب حرکت می‌کند و می‌خواهد مسیر نه یک جوی کوچک آب، که مسیر اقیانوس عظیم مردمی را عوض کند از دید همگان، جز عقلایی که منطق و استدلال و توجیه او را درک کنند متهم

شناخته می‌شود! ابتداء او را دیوانه می‌خوانند ﴿إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾. «قطعا تو دیوانه‌ای!» به او تهمت‌ها می‌زنند اگر کار برد و تأثیر دعوت او را مشاهده کنند، او را شاعر و ساحر می‌خوانند که گویا با قدرت کلام و دیگر قوای جاذبه اش افرادی از آنانرا زیر تأثیر می‌آورد! اگر بدین وسیله هم کنترل نشد در صدد کشتنش بر می‌آیند! چنانکه شب هجرت اقدام به شهادت آن حضرت نمودند! اگر این طرح هم موفق نشد با او و پیروانش جنگ آغاز می‌کنند، همه این تلاش‌های نافرجام به این دلیل است که آنها این پیامبر و مصلح و دعوتگر را تنها فکر می‌کنند، و صرفا بر اساس اسباب مادی با او معامله می‌کنند! غافل از اینکه این دین خالص و توحید و یکتا پرستی ذات الله متعال، پشتوانه غیبی دارد، که با اسباب مادی و ظاهری هرچند نیرومند و گسترده هم باشد نمی‌توان آن را از پای در آورد، صاحب این دعوت مأمور رساندن پیام است او فقط رسول و نبی (یعنی فرستاده شده و خبر دهنده) است، دعوت، متعلق به ذاتی است که خودش معبود و مقصود این دعوت است، و خودش هم قادر به حفاظت از دعوت و دعوتگران.

در دعوت رسول گرامی ﷺ اگر ملاحظه کنید تمام این مراحل که به آن اشاره شد تکرار گردید، و مخالفان دعوتش تمام حربه‌های ممکن را علیه ایشان و یارانشان به کار بردند، سرانجام کار به جایی کشید که برای سرکوبی این دعوت امپراطوری‌ها به میدان آمدند اما خداوند ﷻ فرموده بود:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳].

«خداوند ذاتی است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و دین راستین فرستاده است، تا این دین را بر همه ادیان غالب گرداند هرچند مشرکان نپسندند».

و به قول سعدی شیرازی:

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آن کس پف کند ریشش بسوزد
 پس دعوتِ توحید و یگانه پرستی (که غیر از خدا پرستی صرف است)
 دعوت به دین و اسلام خالص است ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر: ۳].
 «خبردار! که دین خالص مخصوص الله است». این دعوت هر زمانی، در هر
 جامعه‌ای که آغاز شود قطعا مرز بندی می‌کند، لذا از نام‌های کتاب خداوند
 متعال «قرآن» و «فرقان» است که به معنی فرق کننده بین حق و باطل است.

مطلب چهارم: اهمیت دعوت توحید

باطل شاخ و دم ندارد که افراد جامعه‌ای ادعا کنند در میان ما باطل وجود ندارد، انکار این امر مثل این است که افراد جامعه‌ای ادعا کنند در میان آنان بیماری وجود ندارد، هر جایکه انسان وجود داشته باشد بیماری هم وجود دارد، پس هر جایی که انسان زندگی کند دین و گرایشات دین هم بطور طبیعی وجود دارد، اینکه روحیه فطری دین داری در مردم به کدام سو سوق داده شود، بستگی به عملکرد نخبگان دارد که نخبگان هر جامعه، آحاد جامعه را یا به اصلاحات فرا می‌خوانند یا اینکه خودشان هم با موج مردمی در جامعه همسو می‌شوند و همانند عموم مردم، یا بیماری‌های اعتقادی و اخلاقی جامعه را درک نمی‌کنند و اگر درک کنند جهت اصلاح آن اقدام نمی‌کنند، که این وضعیت در هر جامعه‌ای وجود داشته باشد فاجعه ببار خواهد آورد. و خداوند متعال همواره برای جلوگیری از این‌گونه فجایع اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی پیامبران و مصلحان را می‌فرستاده است، که مردم را از هلاکت و بدبختی نجات دهند.

اینک که ما به لطف و فضل و توفیق خداوند متعال افتخار یافته ایم که جزو امت آخرین پیامبر ﷺ باشیم پس اصلاح جامعه مسئولیت همه (هرکس در حد توانش) بویژه علمای آگاه و بیدار جامعه است، مسئولیت همه گفتیم، زیرا که این امت به ویژگی خاصی توصیف شده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

«شما بهترین امتی هستید که برای نفع مردم بیرون آورده شده‌اید، به معروف امر می‌کنید و از منکر نهی می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».

﴿وَلَتَكُنَّ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴].

«و باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و به کار پسندیده امر و از کار ناپسند منع کنند و آن گروه (یعنی: گروهی که به فریضه امر به معروف و نهی از منکر قیام کنند) ایشانند رستگاران».

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳]. «و کیست به اعتبار سخن گفتن بهتر از آن کسی که مردم را به سوی خدا بخواند و عمل نیک انجام دهد و بگوید: من هم یکی از مسلمانان هستم».

در حدیثی که نعمان بن بشیر رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نموده ایشان فرموده‌اند: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهْمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا وَلَمْ نُؤَدِّ مَنْ فَوْقَنَا فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَّوْا جَمِيعًا»^(۱).

«مثال کسی که حدود و قوانین الله را رعایت می‌کند و مثال کسی که رعایت نمی‌کند مانند آن گروهی است که سوار بر کشتی اند، و از طریق قرعه بعضی‌ها در طبقه بالا و بعضی‌ها در طبقه پایین قرار دارند، هنگامی که آنهایی که در طبقه پایین هستند نیاز به آب پیدا می‌کنند به طبقه بالا

می‌روند، و از آنجا آب بر می‌دارند، آنگاه با هم مشورت می‌کنند که رفتن مکرر به طبقه بالا باعث زحمت برای مسافری است، لذا ما در طبقه خود در کشتی، سوراخی ایجاد کنیم و از دریا آب برداریم، چنانچه مسافری طبقه بالا، مسافری طبقه پایین را از این اقدام احمقانه‌شان باز ندارند و بگویند ما با آنها کاری نداریم، در نتیجه، کشتی غرق می‌شود و تمام سرنشینان آن هلاک و نابود می‌شوند ولی اگر آنها جلوگیری کنند، هردو گروه نجات می‌یابند».

مطلب پنجم: توحید مقصود آفرینش

مقصود از آفرینش زمین و آسمان و جن و انسان و فرشته و حیوان و همه موجودات این جهان هستی، توحید و یکتا پرستی ذات یگانه الله متعال است، یعنی ذات یگانه او را شناختن، و یکتا و یگانه دانستن، و تنها او را پرستیدن، و تنها از او کمک خواستن است. پس این جهان هستی جز برای اظهار حق و حقیقت و بلند شدن نام خداوند، آفریده نشده است. خداوند متعال در آیات متعددی این موضوع را بطور واضح و روشن و آشکار بیان نموده است.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من جنات و انسان‌ها را، جز برای پرستش خودم نیافریدم».

پس هیچ مخلوقی هدف و مقصود آفرینش نیست نه پیامبر و نه امام و نه معصوم و نه سایر دوستان خدا ﷺ، و به قول سعدی شیرازی:
ابر و باد و مه خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و به غفلت نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

پس هدف و مقصود خلقت و آفرینش این جهان هستی، فقط فرمانبرداری انسان از ذات متعال اوست. و بزرگترین و مهم‌ترین فرمان او تعالی شناخت و پرستش اوست، شناختی که بندگان او را یگانه و یکتا و بی‌نظیر و بی‌مانند و لا شریک بدانند، و پرستشی که تنها برای او باشد و

هرگونه حاجت و نیاز و مشکل خود را تنها از بارگاه رحمت او بر آورده کنند، همان کاری که تمام پیامبران و امامان و اولیاء و صلحاء و علماء انجام می دادند و مردم را به سوی آن فرا می خواندند، از حضرت آدم علیه السلام تا پیامبر خاتم علیه الصلاة والسلام و همه صحابه و اهل بیت علیهم رضوان الله جز خداوند جل جلاله کسی را نپرستیده اند و برای ذات متعال و یکتا و یگانه او شریکی نتراشیده اند، و به بهانه شفاعت و توسل و وسیله، حاجتشان را از غیر خدا جل جلاله نخواستند، پس بیاییم و ببینیم که آیا ما واقعا مؤمن حقیقی و پیرو آن بندگان مخلص و راستین الهی هستیم یا اینکه شیطان ما را می فریبد و شکار می کند؟! و نخواستند و ندانسته در وجود ما میکروب شرک و بدعت را تزریق می کنند، پس با هوشیاری و زیرکی و کمال آگاهی و دلسوزی به خود و آینده خود و خانواده، باید خود و جامعه را با واکسن توحید و سنت، علیه هرگونه شرک و بدعت واکسناسیون کرد.

مطلب ششم:

اهمیت توحید

پس وقتی هدف و مقصود کل این جهان هستی فقط توحید و یکتا پرستی هست می‌توان با کمی دقت و توجه به اهمیت این گوهر ناب، پی برد، توحیدی که تمام پیامبران الهی علیهم‌السلام برای تبلیغ و معرفی او آمده‌اند تمام کتابهای آسمانی برای بیان حقیقت توحید آمده‌اند، هر پیامبری که آمده از لحظه بعثت تا هنگام وفات یا شهادت تنها مشغله و مسئولیتش دعوت به توحید و یکتا پرستی بوده است، رنج‌ها کشیده و مشکلات فراوان تحمل کرده، اما ذره‌ای از دعوت به توحید و یکتا پرستی عقب نشینی نکرده است، اگر به عنوان نمونه سیرت رسول مکرّم محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ملاحظه کنید می‌بینید که از همان اولین روزهای بعثت پیشنهادهای مختلفی به ایشان عرضه شده مال و زن و ریاست و هر امتیازی که به نظر آنها مهم می‌آمد پیشنهاد کردند، اما پاسخ پیامبر توحید و یکتا پرستی چه بود؟

«به خدا قسم اگر خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپم بگذارید از این دعوت دست بر نخواهم داشت تا آنکه الله جلّ جلاله این دین را آشکار نماید یا آنکه در این راه جانم را از دست بدهم».

آری کار به مداهنه و سازش هم کشید گفتند: حالا که به کلی دست بردار نیستی معامله می‌کنیم یک روز تو بتهای ما را بپرست و یک روز ما خدای ترا؟! پاسخ از آسمان آمد:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۝۱ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝۲ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝۳ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ ۝۴ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۝﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿۶﴾ [الکافرون: ۱-۶].

«بگو (پیامبر): ای کافران، آنچه شما می‌پرستید من نمی‌پرستم و نه شما می‌پرستید آنچه را من می‌پرستم، و نه آنچه را شما می‌پرستید من پرستش خواهم کرد، و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را من می‌پرستم، دین شما برای خودتان و دین من برای خودم».

و قرآن قبل از پاسخ دادن از نیت آنها پرده برداشت ﴿وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ﴾ [القلم: ۹]. «اینها می‌خواهند که تو سازش کنی تا آنها هم سازش کنند». اما نه پاسخ خیلی آشکار و محکم است: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ اما پیامبر رحمت با این وجود از دعوت به توحید و یکتا پرستی دست بردار نیست.

﴿لَعَلَّكَ بَخِيعٌ نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۳].

«شاید که تو از آنکه [مردم] مؤمن نمی‌شوند، خود را به نابودی می‌کشانی».

با نگاهی گذرا به زندگی رسول مکرم ﷺ به روشنی در می‌یابیم که بر سر آنحضرت ﷺ چه مصیبت‌ها آمد، بر سر صحابه جان فدای آنحضرت ﷺ چه رنجها و مشقت‌ها آمده، داستان‌های رنج و غمی که بویژه در دوران زندگی مکی بر سر این گروه کوچک مؤمن و موحد و یکتا پرست آمده در تاریخ بی‌نظیر است، داستان غم انگیز ابوبکر صدیق، بلال حبشی، عمار و سمیه و یاسر ﷺ، سفر طائف، محاصره شعب ابی طالب و سایر مشکلات آن دوران، می‌رساند که ایمان و توحید و یکتا پرستی چه بهایی می‌طلبد، سرگذشت

موحدان و یکتا پرستان را با پیامبر عزیز و معلم شفیق‌شان ملاحظه کنید که چگونه در دفاع از دین و آئین و قرآن و کیان اسلام و شخص حضرت رسول ﷺ آن پیامبر نازنینشان چگونه عاشقانه دفاع می‌کردند، آری این محبت و ارادتِ ایمانی بود که از دشمنان دیروز عاشق و فدایی و سر بکف پروراند، که گفتند: ای رسول خدا ما همانند قوم موسی نیستیم که بگوییم: برو تو و پروردگارت بجنگید ما همین جا نشسته‌ایم، بلکه ما در کنار شما می‌جنگیم، به خدا قسم اگر دستور بفرمایید که خود را به دریا بیندازیم دریغ نخواهیم کرد! و ثابت کردند که در راه خداوند ﷻ و دفاع از دین و کتاب و پیامبر خدا ﷺ از همه چیزشان گذشتند، در غزوهٔ احد جلو پیامبر عزیزشان ایستاده بودند که تیرهای دشمن به سر و سینه آنها بخورد! اما به بدن مبارک پیامبر عزیزشان اصابت نکند! آری اینها آرمان و فیلم و شعارهای زبانی و ریایی نیست بلکه قصه‌های عشق و ایمان، و حقایق روشنی است که بر پشتیبانی تاریخ با خط زرین و برجسته نوشته شده و همچون نور خورشید می‌درخشد، البته برای بینایانی که چشم و دل‌شان توان دیدن داشته باشد، که نا بینایان در روز روشن هم نابینایند. و برای هدایت و ارشاد کسانی که چشم سر و بصیرت دل ندارند خورشید عالمتاب و نور افکن و ذره بین همه بیهوده و بی‌اثر است.

مطلب هفتم:

خطر شرک

خداوند متعال در این جهان پهناور از این همه مخلوقی که آفریده هیچ چیزی را به اندازه شرک ناپسند نمی‌بیند، اگر به قرآن کریم نگاهی بیندازیم سخت‌ترین تعبیرات را در این موضوع دارد:

﴿حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ

فَتَحْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿۳۱﴾ [الحج: ۳۱].

«حقگرا و مخلص و حنیف باشید و هیچ‌گونه شرکی را برای خدا قرار ندهید؛ (چرا که) هرکس برای خدا شریکی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حسیض شرک) از آسمان به زمین فرو افتاده است و پرندگان (تکه‌های بدن) او را می‌ربایند، یا اینکه تندباد او را به مکان بسیار دوری پرتاب می‌کند»!

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ

يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿۴۸﴾ [النساء: ۴۸].

«بیگمان خداوند هرگز شرک به خود را نمی‌بخشد، (ولی) گناهان جز آن را از هرکس که بخواهد می‌بخشد؛ (زیرا) هرکه برای خدا شریکی قائل شود، گناه بزرگی را مرتکب شده و دروغ بزرگی را به هم بافته است»!

﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾ [لقمان: ۱۳].

«همانا شرک، ظلم بزرگی است».

﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲].

«بدون شک، هرکس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاهش آتش دوزخ است، و ظالمان (همان کسانی که با شرک به خود ظلم کرده‌اند) هیچ یار و یابوری ندارند!». پس با توجه به آیات مذکوره فوق درباره خطر شرک ملاحظه می‌کنید که بعضی تعبیرات قرآن کریم در باره شرک چنین است.

کسی که به خدا ﷻ شرک می‌ورزد مانند کسی است که از آسمان طوری بیفتد که هیچ کس به او دسترسی پیدا نکند یا او را پرندگان لاشخوار برابند و یا اینکه باد او را به جای بسیار دور دستی پرت کند.

کسی که به خدا ﷻ شرک بورزد بزرگترین دروغ و افتراء را گفته است. شرک ورزیدن به خدا ﷻ بزرگترین ظلم و ستم است..

نتیجه شرک چیست؟

آتش دائم دوزخ، زیرا طبق آیات مذکوره هرکس به خداوند شرک بورزد، خداوند بدون توبه هرگز او را نمی‌بخشد، بهشت بر او حرام می‌شود، جایگاهش دوزخ قرار می‌گیرد، و در این جهان پهناور از این شخص هیچ‌کس بی‌عقل تر و کودن تر و احمق تر پیدا نمی‌شود، تمام اعمال او برباد می‌رود. و خداوند برای آنکه خطر این بیماری رسوا کننده را آشکار تر بیان کند یک امر محال را فرض کرده است چیزی که در تصور هم نمی‌گنجد به نظر شما این امر محال چه می‌تواند باشد که صرفاً تصور آن هم انسان را به کفر می‌کشاند!! این امر محال شرک ورزیدن پیامبر موحد و دشمن شرک ﷺ است.

﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵].

«(ای پیامبر و رسول من!) اگر توهم به خداوند شرک بورزی قطعاً تمام اعمال تو برباد خواهد رفت و در آخرت از زیانکاران خواهی شد».

خدایا! چه می‌فرمایی! سرور و مهتر پیامبران محمد مصطفی ﷺ را چنین خطاب می‌کنی؟! چه می‌خواهی بفهمانی؟! این فرض محال را چرا مطرح می‌کنی؟! حتماً موضوع خیلی جدی و خیلی حساس و خطرناک است! بله همینطور است چون موضوع به سادگی قابل فهم نیست، وقتی صحبت از شرک می‌شود منظور انکار خداوند نیست، منظور این است که کسانی که خداوند را می‌شناسند و می‌پرستند احیاناً یکی از صفات او تعالی را به شخص یا چیزی دیگری نسبت می‌دهند، بله مشرکین که منکر خدا ﷻ

نبودند منکر عظمت و قدرت خدا نبودند، منکر روزی دادن و حفاظت کردن خدا نبودند، دهها آیت در قرآت کریم می خوانیم که:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۱].

«و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است؟ حتماً می گویند: خداوند! پس چگونه از راه توحید برگردانده می شوند؟».

و آیات ۶۳ سوره عنكبوت و ۲۵ سوره لقمان و دهها آیه دیگر به همین معناست.

پس خالق هم الله، رازق هم الله، حافظ و نگهبان هم الله ﷻ، اینها چه گناهی کرده بودند که به آنها مشرک گفته می شد؟! گناهشان این بود که می گفتند: این بتهای ما به اجازه خدا به ما کمک می کنند، اینها نزد خداوند محبوب هستند، ما گنهکاریم اینها پیش خدا سفارش ما را می کنند، دقت کنید لازم نیست که بت بی جان سنگی و چوبی شریک خدا ﷻ قرار داده شود، احياناً پیامبران هم شریک خدا ﷻ معرفی می شدند! مانند حضرت عیسی و حضرت عزیر عليه السلام! مگر اینها پیامبر نبودند؟ موحد و مبلغ توحید نبودند؟ مگر اینها مبعوث نشده بودند که مردم را از شرک نجات دهند اما از غلو و افراط و حماقت پیروانشان خود آنها نقطه تمرکز پرستش قرار گرفتند!! و پیروان جاهل و احمقشان عوض اینکه از آنها کمک بگیرند و با کمک و راهنمایی آنها خدا را به یکتایی بیرستند آمدند به پرستش خود پیامبران شروع کردند، بلکه بعضی با کمال پر رویی از پیامبرشان خواستند که:

﴿أَجْعَلْ لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸].

«مانند خدایان آنها برای ماهم خدایی تعیین کن». نعوذ بالله، پس لازم نیست که عابد و معبود، ساجد و مسجود هر دو گنه‌کار باشند، مسجود و معبود غیر خدا ﷻ هنگامی گنه‌کار می‌شود که در برابر این شرک مشرکین خاموش بنشینند و به کردار آنها راضی باشد، به همین دلیل می‌بینیم که پیامبران الهی و ائمه دین و علماء و صلحاء همیشه از غلو و افراط برحذر داشته‌اند، که مبادا مردم از نام نیک آنها سوء استفاده کنند و بازار شرک براه اندازند، جمله امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام خیلی جالب است که در حکمت شماره ۱۱۷ نهج البلاغه در باب پرهیز از افراط و تفریط در دوستی با امام می‌فرماید:

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ».

«یعنی در باره من دو گروه هلاک می‌شوند یکی کسانی که دچار دوستی افراطی، (غلو) می‌شوند، و یکی کسانی که دچار دشمنی افراطی می‌شوند (دشنام می‌دهند)».

برگردیم به آیه کریمه که خداوند یکتا، شرک ناممکن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرض کرده است، چند نکته در اینجا قابل توجه است:

اول: اینکه خداوند خواسته از این فرض محال خطر شرک را به ما گوشزد کند و اینکه حساسیت شرک به قدری هست که ممکن است هر وقت و در هر جامعه، هر چند که مردم مسلمان باشند شرک بوجود بیاید.

دوم: اینکه اگر شرک در اعتقاد کسی پیدا شد مثل اینکه شکوفه‌های بهاری باغ شما را تگرگ و ژاله و طوفان زده که همه چیز برباد خواهد شد ﴿لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ «تمام اعمال تو برباد خواهد رفت».

سوم: اینکه ﴿وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ یعنی «قطعاً و یقیناً جزو گروه زیانکاران قرار خواهی گرفت». و زیانکار کسی است که نه تنها از تجارتش

استفاده نبرده که در نتیجه شکستش، سرمایه هم از دست رفته و دار و ندارش را هم باید بگذارد تا خسارت و زیانش را کمتر کند باز هم طلبکاران او را رها نمی‌کنند.

پس خطر شرک را باید جدی گرفت و نباید فریب غرور کاذب را خورد که شیطان بیاید و انسان را با همه خرافات و موهوماتی که در عقیده دارد بفریبد و دلش را به یک سری اعمال ظاهری و چه بسا بدعت‌های ضد دین خوشحال نگهدارد که حاجی آقا، شما که ماشاءالله خیلی وضعت خوبه گروه ما، فرقه ما، مذهب ما خیلی خوبه، انواع و اقسام شرک و بدعت را هم با آخرین مدلهای نقاشی شده! انجام دهیم و نام دین و قرآن و اسلام ناب و فقه پویا و ائمه معصومین را هم بر آن بگذاریم! و خود را فرقه ناجیه! و منصوره! هم، بنامیم و بدانیم و در عوض طلب گارهم باشیم و بقیه را مشرک و کافر و مرتد و ضد دین و اهل بدعت و غیره معرفی کنیم!

دین اسباب بازی نیست، تجارت و بازرگانی نیست، شطرنج و فوتبال نیست که با کلک سر خودی و بیگانه را کلاه بگذاریم! و امتیاز بگیریم! اینجا دین و دینداری است یعنی مثل دانش آموز کلاس اول الف و با را عیناً باید مانند سرمشق معلم تمرین کنیم از روی خط معلم بنویسیم تا یاد بگیریم، اگر مشق اول و دوم را از روی سرمشق معلم نوشتیم و بعد که پایینتر آمدیم، کم کم از روی مشق خودمان شروع به نوشتن کردیم به جایی نخواهیم رسید، به امید آنکه خداوند شرک و خطر شرک را از سر ما و جامعه اسلامی ما دور کند و ما را جزو بندگان مؤمن و موحد خودش بگرداند آمین.

پس خواننده گرامی برای اینکه این مقدمه بیش از این طولانی نشود و حوصله شما را نگیرد بخشی از آیات فراوانی که در باره خطر شرک آمده به شما معرفی می‌کنیم و شما خودتان زحمت مراجعه و تلاوت آیات مذکوره را با ترجمه فارسی آن بکشید^(۱).

۱- البقره: ۱۳۵- النساء: ۳۶- ۱۱۶- آل عمران: ۶۴- الأنعام: ۲۲-۶۴- ۷۹- ۸۸- ۱۵۱- الأعراف: ۳۳- یونس: ۲۸- ۱۰۵- یوسف: ۳۸- ۱۰۸- الرعد: ۳۶- النحل: ۱۲۳- الکهف: ۳۸- ۱۱۰- الحج: ۲۶- النمل: ۸۶- العنکبوت: ۸- لقمان: ۱۵- غافر: ۴۲- الجن: ۷۲.

مطلب هشتم:

علماء و اصلاحات دینی

در چنین وضعیتی مسئولیت علماء مضاعف است زیرا علماء وارثان پیامبران هستند پیامبر ﷺ فرموده‌اند: «مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَبْتَغِي فِيهِ عِلْمًا سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا رِضَاءً لِطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحَيَاتَانِ فِي الْمَاءِ وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا إِنَّمَا وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ بِهِ أَخَذَ بِحِطِّ»^(۱).

«هرکس راهی بپیماید که در آن علمی (شرعی) بیاموزد خداوند او را به راهی به سوی بهشت خواهد برد و فرشتگان قطعاً بالهای خود را برای خوشنودی طالب علم - زیر پای او - پهن می‌کنند، و اهل آسمان‌ها و زمین و حتی ماهی در دریا برای عالم طلب آموزش می‌کنند، و فضل عالم بر عابد مانند فضیلت ماه بر سایر ستارگان است، و علماء وارثان پیامبرانند، و پیامبران درهم و دینار به جای نگذاشته‌اند بلکه علم به جای گذاشته‌اند، پس هرکس آن علم را بگیرد حصه بزرگی را گرفته است».

پس علماء مسئولیت سنگینی به دوش دارند و خوشبختانه همیشه در هر جامعه عده‌ای را خداوند از میان علماء توفیق و جرأت و شهامت بیشتری عنایت می‌کند تا اینکه مسئولیت دعوت به توحید و یکتا پرستی (دقت کنید اضافه بر خدا پرستی) را به دوش گیرند و به اصلاحات اعتقادی و اخلاقی در

۱- سنن الترمذی (ج ۹ ص ۲۹۶) شماره حدیث: ۲۶۰۶.

جامعه پردازند. در جامعه ماهم الحمدلله خداوند متعال طی چند دههٔ اخیر چهره‌های بارزی را از میان علماء برگزیده که با همت و شجاعت و فراست و سعه صدر و پشتکار و مجاهدت بی‌نظیرشان توانستند کار مهم اصلاحات دینی را آغاز کنند که طبعاً همه‌شان با همان دشواری‌های معمول روبرو شدند و صبر کردند که ان شاء الله امیدواریم این بذره‌های افشانده آنان روزی به ثمر نشیند و ما و نسل‌های آیندهٔ ما شاهد جامعه‌ای توحیدی و متحد و منسجم در پرتو قرآن کریم و سنت صحیحه رسول مکرّم ﷺ و سیرهٔ طیبه صحابهٔ اخیار و اهل بیت اطهار رضوان الله علیهم أجمعین باشیم، این امید و آرزویی است که مؤلف بزرگوار این کتاب که یکی از طلایه داران و پیشگامان طرح عظیم اصلاحات دینی در چند دههٔ اخیر است در مقدمهٔ این کتاب ارزشمند و بی‌نظیرش چنین می‌نگارد: (بذر سخنی که امروز کاشتیم، مسلماً روزی به ثمر خواهد رسید، و امید است جوانان تحصیل کرده که نظر من کاملاً با آنانست، هدایت شده و اجتماع آتیه در زیر پرچم توحید سعادت‌مند گردیده، موفق به تشکیل مدینه فاضله گردند). ما هم امیدواریم.

از بارزترین این چهره‌های مصلح و مردان بزرگ می‌توان به این بزرگواران اشاره کرد:

شریعت سنگلجی

سید اسد الله خرقانی

شیخ محمد خالص زاده

حیدر علی قلمداران

آیت الله سید ابو الفضل برقی

محمد جواد غروی اصفهانی

سید مصطفی حسینی طباطبایی

دکتر محمد صادقی تهرانی

آقای رسول جعفریان که فهرست این شخصیت‌ها را به‌همین شکل و به‌همین ترتیب با معرفی مختصری در باره هرکدام آورده.

معرفی نویسنده کتاب

ما جهت معرفی نویسنده این کتاب ارزشمند دو معرفی نامه جدید و معاصر را خدمت شما سروران ارائه می‌کنیم:

اول: آقای حسین فعال عراقی که در «کتاب دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» آقای بهاء‌الدین خرمشاهی درج گردیده است.
دوم: نوشته آقای رسول جعفریان در کتاب (جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران).

مقاله اول که از آقای عراقی است عیناً چنین است^(۱):

محمد حسن شریعت سنگلجی، در سال ۱۳۱۰ق برابر با ۱۲۶۹ ش متولد شد، پدرش شیخ حسن پسر عموی شیخ فضل‌الله نوری بود نامبرده تحصیلات دینی خود را نزد پدر آموخت و سپس به مدرسه میرزا زکی از مدرسه‌های طلبه نشین معروف تهران در کوی سنگلج بود وارد شد. هم‌چنین در محضر اساتید زمان خود به تحصیل پرداخت و آخرین دوره فقه را در محضر حاج شیخ عبدالنبی نوری به اتمام رسانید. علم و حکمت و فلسفه را نزد میرزا حسن کرمانشاهی و عرفان را نزد میرزا هاشم اشکوری فرا گرفت. و هم‌چنین در محضر درس شیخ علی نوری و شیخ فضل‌الله نوری تتلمذ کرد.

پس از آن به همراه برادرش شیخ محمد سنگلجی جهت تکمیل تحصیلات به نجف رفت و در محضر دانشمندانی چون آقا ضیاء‌الدین عراقی

۱- به نقل از کتاب «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی انتشارات: دوستان ۱۳۷۷هـ ش چاپ اول.

و سید ابوالحسن اصفهانی به تحصیل پرداخت، وی پس از بازگشت از نجف در سال ۱۳۴۰ق به وعظ و تبلیغ مشغول شد.

شریعت سنگلجی در ۵۳ سالگی در روز پنجشنبه ۱۵ دی ۱۳۲۲ ش ۱۳۶۳هـ ق در گذشت. اثر قرآنی به جامانده از او عبارت است از کلید فهم قرآن.

از جمله شخصیت‌های جنجالی در تفسیر قرآن در قرن حاضر سنگلجی است که تحت تأثیر سلفیه - که آنان نیز به نوبه خود تحت تأثیر گرایش‌های نو حنبلی وهابیان بودند - و یا تحت تأثیر منابع فکری آنان واقع شده بود. کلید قرآن نمونه‌ای از سبک و سلیقه قرآن شناسی اوست^(۱).

و اما مقاله آقای جعفریان که بخشی از یک مطلب کلی در باره این قبیل شخصیت هاست این گونه شروع می‌شود^(۲):

شریعت سنگلجی: پدرش حاج شیخ حسن شریعت و جدش حاج رضا قلی در سلک علماء و فقهاء بودند. وی دارای نگرشی عقل گرایانه بود و به گمان خود با خرافات مبارزه می‌کرد؛ آنچه را که وی خرافه می‌خواند، همان چیزهایی است که وهابی‌ها آن را خرافه می‌دانند؛ به‌همین دلیل حرکت وی نوعی وهابی زدگی جلوه می‌کرد. به نقل از دکتر محمد جواد مشکور گفته شده است که: وی زمانی از طرف میرزا حسین خان مؤتمن الملک به حج رفت و همان سال با مطالعه آثار وهابی‌ها به این روش مذهبی گرایش پیدا کرد. وی به لحاظ تفسیری هم تحت تأثیر خرقانی بوده و از مجالس درس او بهره گرفته است. به هر روی فعالیت تبلیغی آزاد وی در دوره رضاخان، از

۱- منابع زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران ج ۴ / ۶۹-۷۰، تفسیر و تفاسیر جدید ص ۳۶، مفسران شیعه ص ۱۸۹-۱۹۰، مؤلفین کتب چاپی ج ۲ / ۵۶۰.

۲- به نقل از کتاب جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران، از رسول جعفریان.

چشم روحانیون سنتی و مخالف با رضاخان - از جمله امام خمینی - پنهان نبود. کسانی که در محفل او حاضر می‌شدند، بیشتر تحصیل کرده‌های جدید بودند که علاقه به شنیدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین داشتند.

او مجلسی در شب‌های پنجشنبه در مسجد حاج شیخ حسن سنگلجی داشت که تعدادی از مریدان در آن شرکت می‌کردند. اندکی بعد مسجد دارالتبلیغ اسلامی در جای همان مسجد در گذر تقی خان بناگردید. به دنبال خرابی آن محل، دارالتبلیغ دیگری در خیابان فرهنگ تهران ساخته شد. زمانی که وی در ۱۵ دی ماه ۱۳۲۲ در گذشت در همین محل مدفون شد و بدین ترتیب زندگی ۵۳ ساله وی پایان یافت. از وی دو فرزند با نام‌های محمد باقر و عبدالله بر جای ماند^(۱). گرایش کلی که این قبیل افراد در تکیه به قرآن دارند، در وی نیز وجود داشت و افزون بر آن که مرتب محفل درس تفسیر داشت، کتاب کلید فهم قرآن وی که در مقدمه آن اشاره به این گرایش خود کرده حکایت از همین مطلب دارد.

نوشته‌ها و درس‌های وی در سال ۱۳۱۴ ش تحت عنوان «بیانات مصلح کبیر» به چاپ رسید.

یکی از بحث‌های مورد علاقه این قبیل اشخاص، بحث از توحید و شرک بود که پس از غلبه وهابی‌ها و رواج تبلیغات آنان برضد بناهای روی مقابر و شد رحال برای زیارت قبور، به تدریج به این سوی نیز سرایت کرده و مشکل شده بود. شریعت سنگلجی در همین راستا کتاب توحید عبادت «یکتا پرستی» را نوشت. در مقدمه آن آمده است: باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی

دین حقیقی را معرفی کند.... این بیچاره واقف به حقیقت دین را تکفیر می‌کند، ادعای این قبیل افراد آن بود که با حفظ تشیع، می‌باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود، زیرا ریشه در تشیع ندارد. کتابچه دیگری هم با عنوان (محو الموهوم وصحو المعلوم) در ۴۱ صفحه از ایشان در سال ۱۳۲۳ش در تهران چاپ شد که باید در همین ارتباط مورد بررسی قرار گیرد. حسین قلی مستعان یکی از مریدان وی در مقدمه این رساله، در باره این کتاب می‌نویسد: «مندرجات این رساله با صراحتی کم نظیر یک سلسله خرافات و مهومات را که صدها سال به وسیله مفسرین و روحانی نمایان بی‌اطلاع، مؤلفین بی‌مایه و گویندگان جاهل یا مغرض در اعماق مغز و قلب عوام الناس و بلکه اکثر افراد طبقه متوسط و عالی ریشه دوانیده، نابود می‌سازد».

کتابی با همین نام (محو الموهوم) در ۴۰۰ صفحه از سید اسدالله خرقانی که وی نیز کما بیش گرایش‌های روشنفکری وهابی گرایانه در دین شناسی داشته به کوشش آیت الله طالقانی به چاپ رسیده است. (نسخه چاپی آن در کتابخانه حسینیه ارشاد موجود است). یکی از آثار شریعت سنگلجی «اسلام و رجعت» است که نقدی بر آن نوشته شد؛ اما از چاپ آن جلوگیری به عمل آمد و امام به‌همین مطلب اشاره دارد.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری از بابت این که شریعت سنگلجی رجعت را انکار کرده، حاضر به تکفیر او نشده نوشت که گرچه به خاطر کثرت اخبار، خود به آن معتقد است، اما آن را نه از اصول دین می‌شمرد و نه از اصول مذهب که «اگر فرضاً کسی معتقد به آن نباشد، خارج از دین یا مذهب شمرده شود». ایشان طرح این قبیل مباحث را عامل «تفرقه کلمه

مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آنها» می‌دانست که فایده دیگری ندارد^(۱).

طرح پرسش‌ها و شبهاتی در باره رجعت، سبب تألیف آثار متعددی در این زمینه در دهه بیست از سوی برخی از علماء شد. برای نمونه: (بیداری امت در اثبات رجعت)، آیت الله سید محمد مهدی اصفهانی، ترجمه ابوالقاسم سحاب، تهران، (۱۳۳۱)، (اسلام و رجعت)، عبدالوهاب فرید، تهران، (۱۳۱۸ش) (در رد اعتقاد به رجعت. این کتاب گرایش نوگرایی دینی را دنبال می‌کند). (بیان الفرقان ج ۵). (غیبت و رجعت)، حاج شیخ مجتبی قزوینی، مشهد، (۱۳۳۹ش). (اثبات رجعت)، سید ابوالحسن حسینی قزوینی، (۱۳۶۹ ق)^(۲).

بیشتر این آثار در فاصله سال‌های ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۳ ش چاپ شده است. شریعت (و به احتمال برادرش ر.ج ۳۲۳) دو کتاب دیگر با عناوین قانون ازدواج، و قانون ارث در اسلام، دارد^(۳). گفتنی است برادر شریعت، با نام شیخ محمد شریعت سنگلجی در دانشگاه فعالیت داشته رساله‌ای در میراث، و وصیت، و بیع فضولی در یک مجلد در سال (۱۳۳۳ ش) به عنوان ۱۸۵ نشریه دانشگاه، به چاپ رسانده است. (وی تا حوالی سال ۵۴ زنده بوده است). مرحوم آیت الله علی اصغر لاری - فرزند سید عبدالحسین لاری - نقدی با عنوان «رد و انتقاد» بر کتاب (کلید فهم قرآن) نوشته است که

۱- بنگرید: علما ورژیم رضاشاه، ص ۲۵۷ به نقل از مجله همایون (بدون یاد از شماره و سال؛ و بنگرید: خاطرات آقای بدلا در: هفتاد سال، ص ۲۰۵-۲۰۶).

۲- بنگرد: الذریعة إلى تصانیف البیعة، آقا بزرگ طهرانی، ج ۵، ص ۲۹۰؛ ج ۸، ص ۲۵۰، ۵۰؛ ج ۱۱، ص ۹، ۷۵، ۳۱۰، ۱۱۲، ج ۱۲، ص ۲۱۰، ۱۸، ج ۳۲، ۳۰۵، ج ۲۴، ص ۶۸.

۳- بنگرید: الذریعة، ج ۱۷ ص ۱۹، ۲۲.

همراه با برخی از رسائل دیگر لاری، (مانند حجاب و پرده داری، احتیاج بشر به پیغمبر و...) یکجا در سال (۱۳۶۴ ش) در قم افسست شده است. محور بحث عمده علم پیغمبر و امام، و دایره دانشی است که در قرآن وجود دارد^(۱).

مبارزه با شعائر شیعه، تحت عنوان خرافه گرایی، توسط شاعران و روزنامه نگاران رضاخانی نیز دنبال می‌شد. نمونه آن‌ها، شاعر اصفهانی محمد مکرم (م ۱۳۴۴ ش پس از ۸۴ سال عمر) بود که در دوره رضاخان فعالیت مطبوعاتی شدیدی را بر ضد شعائر مذهبی صورت می‌داد. دیوان وی مشحون از اشعاری است که او ضمن آن‌ها به شعائر شیعی حمله کرده است^(۲). وحید دستجردی در شرح حالی که برای وی نوشته او را «قاسم تریاق خرافات» نامیده و از تلاش او در برابر علمای اصفهان به تفصیل یاد کرده است. نباید انکار کرد که گاه بازار برخی از چیزها شبه شعائر داغ می‌شد که زمینه را برای این قبیل حملات فراهم می‌کرد.

پایان مقالهٔ رسول جعفریان.

۱- محو الموهوم و صحو المعلوم، ص ۳ - ۱۹ - ۲۱.

۲- بنگرید: دیوان مکرم اصفهانی، (اصفهان، بی تاریخ).

توضیحات ما:

نقدی بر نوشته آقای جعفریان

آنچه تا اینجا در باره معرفی نویسنده کتاب (توحید عبادت)، مصلح کبیر آیت الله شریعت سنگلجی نقل کردیم از نوشته آقای حسین فعال عراقی که در کتاب «دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی» آقای بهاءالدین خرمشاهی درج گردیده، و نوشته آقای رسول جعفریان در کتاب (جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران) بود.

اول باید عرض کنیم که نوشته آقای حسین فعال عراقی از دانشنامه قرآن را ما کامل نقل کردیم و هیچگونه تصرفی در آن لازم ندانستیم. و اما درباره نوشته آقای رسول جعفریان باید بگوییم: که ما اولاً متن و حاشیه ایشان را باهم آوردیم و ثانیاً آن را کمی خلاصه کردیم. اما چیزی به آن اضافه نکرده ایم. گرچه نقاط فراوانی است که ما بویژه با آقای جعفریان اختلاف نظر داریم اما جهت احترام به ایشان به عنوان یک نویسنده و امانت علمی مطلب ایشان را عیناً فقط با کمی اختصار آوردیم، حالا در مورد بعضی از نکاتی که در نوشته ایشان آمده توضیحاتی داریم.

اولاً: خدمت آقای عراقی و خرمشاهی اینکه به نظر ما جمله: (که آنان نیز به نوبه خود تحت تأثیر گرایشهای نو حنبلی وهابیان بودند و یا تحت تأثیر منابع فکری آنان واقع شده بود). دقیق نیست یا نویسنده محترم شناخت‌شان در باره سلفیه و حنبلی وهابی دقیق نبوده، و یا اینکه در تفهیم مطلب‌شان مؤفق نبوده‌اند، با توجه به گستردگی اطلاعات در عصر ما

بخصوص از طریق اینترنت ما از ایشان می‌خواهیم که در باره شناخت این سه اصطلاح و رابطه آنها با یکدیگر بیشتر تحقیق کنند.

و اما خدمت آقای جعفریان با تشکر از زحماتی که - به صرف نظر از اختلاف نظرهای اعتقادی ما با ایشان - می‌کشند، بویژه در زمینه معرفی این چهره‌های اصلاحی عرصه دین و معرفت دینی در ایران که متأسفانه در طول زندگی پر فراز و نشیب‌شان همواره مظلوم بوده‌اند امیدواریم که ایشان با این پرکاری و پشتکاری که دارند و با توجه به مطالعات و شناختی که اخیراً در این زمینه پیدا کرده‌اند جزو کسانی قرار گیرند که اگر اصلاح طلبی دینی را پیشه نکنند حد اقل کسانی که این خط اصیل اسلامی را می‌پیمایند را به دید احترام بنگرند، و مانند بقیه به آنان بر چسب نزنند و تخطئه نکنند، چنانچه دیدگاه‌های آنانرا محل انتقاد می‌بینند نقد علمی بکنند و با گفتگوی برادرانه راه را برای وحدت واقعی اسلامی هموار کنند. بویژه اینکه ایشان اخیراً نکات دوازده گانه‌ای که جهت تحقق وحدت اسلامی مطرح کرده‌اند نشان می‌دهد که علاقه جدی به وحدت حقیقی اسلامی دارند، البته ما سرفرصت این نکات دوازده گانه ایشان را شرح و نقد خواهیم کرد، و دست ایشان و سایر عزیزانی که در این راستا گام جدی بر می‌دارند را خواهیم فشرد، تا دشمنان اسلام مأیوس و نا امید شوند و چشم و دل امت اسلامی با تحقق وحدت واقعی خنک گردد این شاءالله.

و اما در اینجا با اجازه آقای جعفریان توضیحات مختصری را در باره مواردی از این نوشتار ایشان که از نظر شما سروران گذشت برای پربار کردن بیشتر مطلب ایشان عرض می‌کنیم.

اول: اینکه به نوشته آقای جعفریان «پدر و جد آقای شریعت سنگلجی در سلک علماء و فقهاء بودند»، یعنی بر خلاف نظر بعضی‌ها ایشان از خانواده «ضد دین و دشمن دین با سایر برجسب‌های معمول» نبودند بلکه دینداری

خانواده سنگلجی یک أمر مسلم بوده است، اصلاح طلبی دینی ایشان با توجه به شناخت عمیقی آغاز شده که ایشان از کل جامعه بویژه از خانواده علمی خودش داشته است، پس لازم دیده که با نور قرآن که کتاب هدایت است به اصلاح خانواده و جامعه خودش بپردازد.

دوم: اینکه «وی دارای نگرش عقل گرایانه بوده است» اگر عقل گرایی مطلق، رویکرد ایشان بوده به اینصورت که با نصوص قرآن و سنت صحیح (دقت کنید) برخورد می کرده که در برابر عقل، قرآن و سنت صحیح را رها می کرده یا حتی مانند معتزله بعضی مسلمات دینی را رد می کرده، که قطعاً ما هم با آقای جعفریان همصدا می شویم، و این عقل گرایی ایشان را نقد جدی می کنیم. اما اگر عقل گرایی ایشان به گونه ای بوده که به نوشته آقای جعفریان: «به گمان خود! با خرافات مبارزه می کرده» یعنی خرافات موجود در جامعه را که مخالف قرآن و سنت صحیح و سیرت طیبه رسول مکرّم ﷺ و اهل بیت اطهار و صحابه اخیار ﷺ بوده را با عقل سالم می سنجیده، که به نظر ما آقای جعفریان باید در این مورد کنکاش و تحقیق بیشتری بکنند و صرفاً نوشته های (ببخشید) غیر منصفانه بعضی ها را تکرار نکنند، بلکه جدی و گسترده تحقیق کنند که مشخص شود، آقای سنگلجی و سایر این اصلاح طلبان دینی مشکل اصلی شان چه بوده؟ و چرا خود را با جامعه درگیر کشمکش می کرده اند؟

سوم: اینکه آقای جعفریان هم متأسفانه (یا به تقلید یا با تحقیق که ما نمی دانیم) به آقای شریعت سنگلجی برچسب [وهابیت] زده اند و می فرمایند: «آنچه را که وی خرافه می خواند، همان چیزهایی است که وهابی ها آن را خرافه می دانند؛ به همین دلیل حرکت وی نوعی [وهابی زدگی] جلوه می کرد». آیا فرصت آن نرسیده که بیابیم یافته های علمی و قرآنی - سنتی آقای سنگلجی و سایر اصلاح طلبان دینی را بدور از جو حاکم

و تأثیر رسانه‌ها و سلطه عرف و عادت‌ها در پرتو عقل سالم و فهم و درک دقیق از قرآن و سنت بسنجیم تا مشخص شود که آیا واقعاً این شخصیت‌ها [وهابی زده] بودند یا اینکه یافته‌های آنان واقعاً با روح دین بیشتر سازگار است.

چهارم: بفرض اگر آقای سنگلجی و سایرین علت و انگیزه روشنگری و گرایش‌شان به توحید و اسلام خالص سفر حج و مطالعه آثار وهابی‌ها باشد و ثابت شود که این عقیده آنان با قرآن و سنت صحیح کاملاً سازگار و بلکه از مذهب رایج شیعه به حقیقت نزدیک تر است چه اشکالی دارد؟ و باز اگر علت این روشنگری تأثیر پذیری از درس تفسیر دانشمند روشنفکری مثل آقای اسدالله خرقانی باشد چه اشکالی دارد؟! مگر غیر از این است که «الحکمة ضالة المؤمن حیثما وجدها أخذها» «حکمت و دانش گمشده مؤمن است هر جا آن را بیابد می‌گیرد». مگر غیر از این است که «الحقیقه بنت البعث»؟ حقیقت ثمره بحث و تحقیق است.

پنجم: اینکه: «به هر روی فعالیت تبلیغی آزاد وی در دوره رضاخان، از چشم روحانیون سنتی و مخالف با رضاخان از جمله امام خمینی پنهان نبود» این خود جایگاه مهم و ویژه این مصلح کبیر در جامعه دینی آن زمان را می‌رساند، که علماء و فعالان مذهبی به شریعت سنگلجی اهمیت می‌دادند و به نقش ایشان در هدایت جامعه واقف بودند، لذا چه در آن زمان و چه امروز اگر کسانی به ایشان برچسب وهابیت می‌زنند و ایشان را وهابی زده می‌خوانند بی‌مورد نیست، زیرا این قبیل شخصیت‌ها چه در حیات و چه بعد از ممات به راحتی می‌توانند برای خودشان در جامعه جا باز کنند و پیام خودشان را به گوش مردم برسانند.

ششم: «کسانی که در محفل او حاضر می‌شدند، بیشتر تحصیل کرده‌های جدید بودند که علاقه به شنیدن مطالب او در نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین داشتند». اینکه شصت و چند سال پیش تحصیل کرده‌های جدید در محفل ایشان حاضر می‌شدند، باز جایگاه علمی و وفور دانش و بینش ایشان را می‌رساند آنهم در آن عصری که تحصیل کرده‌های جدید و اصطلاح فرنگ زده‌هایی که دین و همه مظاهر دینی را علامت تحجر و عقب افتادگی می‌دانستند، به محفل یک روحانی معمم حاضر شوند دال بر این است که، این روحانی با منطق و برهان قرآنی آنانرا مجاب می‌کرده و تحصیلات و شعارهای فرنگی آنانرا تحت الشعاع قرار می‌داده است.

هفتم: اینکه فرموده‌اید: «علاقه تحصیل کرده‌ها به ایشان به دلیل نقد مظاهر مذهبی و غربی کردن دین بوده است» جای دقت و تأمل دارد. اگر منظور شما از مظاهر مذهبی خرافات رایج در جامعه است که قطعاً آنها مظاهر مذهبی نیستند بلکه خرافات و بدعات مذهبی هستند، اما اگر ایشان واقعا مظاهر دینی را نقد می‌کرده ظاهر حال و نوشته‌های ایشان این امر را رد می‌کند.

و اما غربی کردن دین، مقوله‌ای جدا از نقد مظاهر مذهبی است، اگر مقصود تغییر در اصول اعتقادی است که تصور نمی‌کنم شما هم چنین باوری داشته باشید که شریعت یا دیگر اصلاح طلبان دینی چنین هدفی دنبال می‌کرده‌اند، اما اگر مقصود این است که ایشان بنابر دیدگاه خاص و روش دعوتی که داشته به تعبیر دیگر شما «عقل‌گرا» بوده و تلاش می‌کرده برای هر حکم دینی حکمت و فلسفه‌ای بیابد و دین را به فهم روشنفکران و تحصیل کرده‌های عصر خودش نزدیکتر کند که این غربی کردن دین بعد از ایشان بوسیله خیلی‌های دیگر هم انجام شده، و تا کنون هم ادامه دارد، حتی با عرض پوزش - بازهم به تعبیری که خود شما نقل کرده‌اید بر

سرخرافاتی که در هیچ قاموس دینی نمی‌گنجد و ضد دین بودن و ضد عقل و فطرت بودن آن هم از روز، روشنتر است «عمامه دین» گذاشته می‌شود و در عین حال با تأویل و توجیه‌های عجیب و غریب و (به تعبیر مرحوم آیت‌الله سید ابوالفضل برقعی) «لا یتچسپیک» سعی در مدرن و مترقی نشان دادن این گونه خرافات می‌شود!

هشتم: فرموده‌اید: «گرایش کلی این قبیل افراد تکیه به قرآن بود» اگر برای بعضی مدعیان علم و معرفت که در تمام عمر حتی یکبار هم قرآن را کامل خواندن دشوار می‌نماید و عجیب تر اینکه به اعتراف بعضی مراجع، ممکن است شخصی بدون اینکه به قرآن مراجعه کند به سمت مقدس مرجعیت برسد! و آیت الله العظمی شود! اگر برای این قبیل شخصیت‌ها این موضوع قابل درک و فهم نباشد برای جنابعالی به عنوان یک محقق و پژوهشگری که با تاریخ سروکار دارید و با زندگی خیلی از شخصیتها آشنا هم هستید باید این حقیقت کاملاً روشن و مبرهن باشد که، تکیه به قرآن عزت و افتخاری است که نصیب هرکس نمی‌شود، البته اگر اشکال مورد نظر شما این باشد که این‌گونه افراد به حدیث توجهی ندارند، این موضوع را می‌توان چنین توضیح داد:

الف: همچنانکه قرآن وحی الهی است سنت و پیامبر ﷺ نیز وحی است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴]. «(پیامبر) از پیش خود سخن نمی‌گوید، نیست آنچه می‌گوید مگر وحی که به او فرستاده می‌شود». و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [البقرة: ۱۵۱]. «(و مسئولیت پیامبر ﷺ این است که) به شما کتاب (قرآن) و حکمت (سنت) می‌آموزد». پس حدیث

پیامبر ﷺ مثل قرآن وحی الهی است، و طبعاً بسیاری از امور دین بدون حدیث قابل فهم نیست مانند، اوقات نماز و مقادیر زکات و غیره.

ب: شرط عمل به حدیث پیامبر ﷺ این است که با سند صحیح ثابت شود و متن آن مخالف قرآن و عقل سالم نباشد.

ج: جز پیامبران ﷺ هیچ کس دیگر معصوم نیست بنابراین سنت هیچ کس دیگر جز سنت پیامبر ﷺ مطلقاً حجت نیست، با میزان قرآن و سنت سنجیده می شود اگر موافق بود که خوب و إلا رد می شود.

د: متأسفانه علت و انگیزه اصلی که بسیاری از روشنفکران جامعه ما اعم از حوزه و دانشگاه را با مقوله، حدیث و روایت دچار مشکل کرده خرافات و موهوماتی است که به نام دین و اسلام و تعالیم پیامبر ﷺ و ائمه معصومین به خورد مردم داده شده و شاید جنابعالی بیش از خیلی ها از این گونه احادیث و روایات آگاه باشید.

ه: پس با چنین وضعیتی اگر مثلاً دکتر صادق تقوی که قطعاً به این خط نزدیک بوده در جامعه تشیع بوجود بیاید جای تعجب نیست، البته اینکه آیا شریعت سنگلجی چنین خط مشی داشته یا خیر؟ نیاز به تحقیق بیشتر دارد، حتی کسانی مانند دکتر تقوی مقصودشان رد کل احادیث و روایات نبوده بلکه احادیث و روایاتی را رد می کرده اند که با قرآن و سنت پیامبر ﷺ و زندگی اهل بیت اطهار و صحابه اخیار ﷺ سازگار نبوده است. بنده شخصا به این قبیل افراد فراوان نشسته ام و به این نتیجه رسیده ام که هیچ مسلمانی با حقیقت مخالف نیست اما تصور غلطی که او از حقیقت گرفته باید در آئینه ذهنش اصلاح شود.

نهم: فرموده اید: «شریعت سنگلجی مرتب محفل درس تفسیر داشت» زهی سعادت، محفل خرافات که نداشته، محفل کلام خدا ﷻ داشته، و

پیام پروردگارش را برای بندگان او شرح و تفسیر می‌کرده که بدانند در این دستور زندگی که ضامن رستگاری دنیا و آخرت‌شان است چه نوشته، چه نعمتی از این بزرگتر؟ البته این کار شریعت سنگلجی شصت سال پیش عیب و گناه بود، ولی حداقل طی سه چهار دهه اخیر خیلی‌ها همین قرآن کریم و محافل درس قرآن را وسیله ترویج خرافات قرار دادند، بویژه موضوع کتاب (جریان‌های شما) که موضوعش همین مقطع از تاریخ است، شما بخوبی می‌دانید که بسیاری از کسانی که در آستانه و بعد از انقلاب در جامعه درخشیدند بهانه همین درس و محافل قرآن بود البته این اعتراف شما هم در این کتابتان ثبت است که بر خلاف ادعای بعضی‌ها آیت الله طالقانی از اسدالله خرقانی و سنگلجی متأثر بوده است، پس این خود دلیل روشن است که محافل درس تفسیر خرقانی و سنگلجی و شعار تبریزی و بقیه نقش غیر قابل انکاری در بیداری و اصلاح نسبی جامعه داشته‌اند، و حتی امروز می‌بینیم که محافل انس با قرآن به صورت یک مد در آمده و در هر اداره و ارگان و محله و شهرستانی محفل انس با قرآن برگزار می‌شود البته این جای شکر دارد، اما باید اعتراف کنیم که آن محافل درس تفسیر و قرآن، زمینه ساز محافل امروز انس با قرآن بوده است، پس از آن تلاش‌ها و مجاهدت‌ها نه به عنوان تهمت و طعن بلکه به عنوان افتخار باید یاد کرد، و کاش در بین صدها و هزارها هم وطنی که هر سال در نتیجه زحمات‌شان مورد تجلیل قرار می‌گیرند، و به آنان مدال اهداء می‌گردد، کاش به پاس خدمات ارزنده تر از سیم و زر سنگلجی‌ها و خرقانی‌ها و برقعی‌ها و قلمداران‌ها و غیره امروز مدال افتخار اهداء می‌شد، که در برابر بی‌دینی آن روزگار همچون کوه ایستادند و از جوهر دین و از قرآن و توحید و اسلام خالص دفاع کردند. کاش.

دهم: فرموده‌اید: «یکی از بحث‌های مورد علاقه این قبیل اشخاص، بحث از توحید و شرک بود». من باور نمی‌کنم که این‌گونه تعبیرات ناشی از روح محققانه آقای جعفریان باشد، البته اگر ایشان به عنوان یک مؤرخ صرفاً نقل قول کرده باشد و نقش ایشان نقش یک مجری باشد بعید نیست چون مجری دیدگاه‌های مختلف مردم را به عنوان یک شخص ثالث و بی‌طرف مطرح می‌کند و هدفش زمینه‌سازی برای مطرح شدن دیدگاه‌ها مختلف است، اگر چنین باشد قابل قبول است، اما اگر مقصود طعن وارد کردن و اتهام باشد باید آقای جعفریان در نوشتن کلماتشان دقت بیشتری داشته باشند، بحث توحید و شرک، نه تنها مورد علاقه این قبیل اشخاص که مورد علاقه ذات یکتا و متعال و خداوند احد و صمد و مورد علاقه تمام پیامبران الهی (علیهم‌السلام) و مورد علاقه قرآن کریم و مورد علاقه تمام آن امامان و علمایی است که هم مذهب آن آقای جعفریان و طبعاً خود ایشان افتخار پیروی از آنان را دارند، پس علاقه به مطرح کردن توحید و بیان خطر شرک کاری است که عمر تمام پیامبران (علیهم‌السلام) برای همین مقصد صرف شده و رسول گرامی‌مان (ص) در تمام مدت بیست و سه سال بعثت‌شان بویژه دوران مکی همین یک درس را بیان و تکرار می‌کردند، و معنی لا إله إلا الله هم عیناً همین است. اثبات توحید و نفی شرک، با توجه به این قبیل تعبیرات «تکیه به قرآن»، «درس تفسیر قرآن»، «بحث توحید و شرک» و تکرار «برچسپ وهابیت» آیا می‌توان این سوء ظن را درباره آقای جعفریان وارد دانست که ایشان هم مانند بعضی‌ها حتی موضوع تاریخ را نیز بستری برای تبلیغات و نشر عقاید خود قرار داده اند؟! اگر چنین باشد پس آیا طرح دوازده ماده‌ای ایشان مبنی بر وحدت بین امت اسلامی می‌تواند ناشی از صداقت و جدیت ایشان در زمینه تحقق وحدت باشد؟! خدا کند این سوء ظن درست نباشد.

یازدهم: «پس از غلبه وهابی‌ها و رواج تبلیغات آنان بر ضد بناهای روی مقابر و شد رحال برای زیارت قبور، به تدریج به این سوی نیز سرایت کرده و مشکل شده بود» آقای جعفریان به عنوان یک مؤرخ پرکار و کوشا از تاریخچه وهابیت ناواقف نیستند و خوب می‌دانند که غالباً تهمت‌های ناروایی که به وهابیت نسبت داده می‌شود در اصل به جنبش عبدالوهاب بن رستم در قرن دوم بر می‌گردد. «دشمنان برای مبارزه با دعوت توحیدی شیخ محمد بن عبدالوهاب از نام فرقه‌ای از خوارج اباضیه در شمال آفریقا استفاده کردند. این فرقه در قرن دوم هجری به نام وهابیت منسوب به عبدالوهاب بن عبدالرحمن بن رستم خارجی اباضی به وجود آمد. همچنین آنان فتاوی علمای مغرب و اندلس معاصر با آن فرقه یا علمای بعد از آنان [درباره گمراه بودن این فرقه] را مغتنم شمردند»^(۱).

صرفاً بخش مبارزه با بناهای روی قبور ظاهراً به محمد ابن عبدالوهاب نجدی «مصلح قرن دوازدهم» نسبت داده می‌شود که این هم علاوه از خود رسول مکرم ﷺ از امامان اهل بیت علیهم‌السلام «که آقای جعفریان اگر شیعه امامی باشند مانند سایر شیعیان امامی به عصمت آنان عقیده دارند»، مفصل نقل شده که ما نمونه‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم تا خوانندگان عزیز ما قضاوت کنند که مشکل در کجاست:

حدیث اول: از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت است که فرمودند: «لاتتخذوا

قبري قبلة ولا مسجداً، فإن الله لعن اليهود حيث اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»^(۲).

۱- تصحیح یک اشتباه تاریخی درباره وهابیت، نوشته دکتر محمد سعد الشویعر ترجمه اسحاق دبیری.

۲- من لایحضره الفقیه ۱/ ۱۲۸، وسائل الشیعة ۲/ ۸۸۷.

«قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید زیرا خداوند یهود را به علت اینکه قبرهای پیامبران را مسجد قرار دادند لعنت کرد».

حدیث دوم: از سماعة ابن مهران روایت است که گفت: درباره زیارت قبور و ساختن مسجد بر آن، از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم ایشان فرمود: زیارت قبور اشکالی ندارد، اما در کنار قبر مسجد ساخته نشود^(۱).

حدیث سوم: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «در ده جا نماز خواندن جایز نیست: گل، آب، حمام، قبرستان، راه، لانه مورچه، اصطبل شتر، مجرای سیل، شوره زار، برف»^(۲).

حدیث چهارم: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: (کلما جعل علی القبر من غیر تراب القبر فهو ثقل علی المیت)^(۳).

یعنی: «هر چیزی که غیر از خاک خود قبر بر روی قبر گذاشته و یا ریخته شود بر مرده سنگینی می‌کند».

حدیث پنجم: از امام صادق علیه السلام روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «نهی آنه یُزاد علی القبر تراب لم یخرج منه»^(۴).

«نهی فرمودند که جز خاکی که از خود قبر بیرون آورده شده چیز دیگری بر آن افزوده شود».

۱- فروع الکافی ۳/ ۲۲۸، من لایحضره الفقه ۸۲۱، وسائل الشیعة ۲/ ۸۸۷.

۲- فروع الکافی ۳/ ۳۹۰، من لایحضره الفقیه ۱/ ۱۷۱.

۳- من لایحضره الفقیه ۱/ ۱۳۵.

۴- فروع الکافی ۳/ ۲۰۲، وسائل الشیعة ۲/ ۸۶۴.

حدیث ششم: امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند: (من جدد قبراً، أو مثل مثلاً فقد خرج من الإسلام)^(۱).

«کسی که قبری را باز سازی کند یا تمثالی بسازد بدون شک از اسلام خارج شده است».

حدیث هفتم: از امام صادق علیه السلام روایت است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «بعثني رسول الله صلى الله عليه وآله إلى المدينة فقال: لا تدع صورة إلا محوتها، ولا قبراً إلا سويته، ولا كلباً إلا قتلته»^(۲).

«رسول خدا صلى الله عليه وآله مرا به مدینه فرستادند و فرمودند: هیچ عکسی (مجسمه ای) باقی نگذاری مگر اینکه نابودش کنی، و هیچ قبری باقی نگذاری مگر اینکه هموارش کنی، و هیچ سگی را باقی نگذاری مگر اینکه بکشی».

دوازدهم: پارا گرافی که از مقدمه کتاب توحید عبادت یا یکتا پرستی یعنی همین کتاب نقل شده قابل تأمل و دقت است که دعوت می کنیم خود آقای جعفریان هم آن را مجدداً بخوانند و درباره آن دقت کنند که آیا واقعا شریعت سنگلجی و سایر اصلاح طلبان حق داشته اند خون بگیرند یا نه؟ که آقای جعفریان علامت تعجب هم جلو این جمله گذاشته! خون گریستن برای مظلومیت دین کجایش تعجب دارد؟ برای فاجعه ای که در سال ۶۱ هجری یعنی حدود ۱۳۷۰ سال پیش اتفاق افتاده گریستن، و هر سال برایش ماتم و واویلا گرفتن و به سر و سینه کوبیدن و سیل خون براه انداختن عبادت است! و تعجب ندارد، اما گریه برای مظلومیت دین خدا، که رسول خدا صلى الله عليه وآله از گریه و غم می خواستند خودشان را هلاک کنند تعجب دارد؟!.

۱- من لا يحضره الفقيه ۱/ ۱۳۵، وسائل الشيعة ۲/ ۸۶۸.

۲- وسائل الشيعة ۲/ ۸۶۹ و ۳/ ۶۲.

﴿لَعَلَّكَ بَخِيعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ [الشعراء: ۳].

«تو خود را هلاک می کنی به جهت اینکه ایمان نمی آورند».

و در حدیث صحیح آمده است که رسول خدا ﷺ سینه‌شان از غم دین و از اینکه مردم از شرک توبه نمی کنند و به توحید روی نمی آورند همانند دیگی می جوشید. «وَفِي صَدْرِهِ ﷺ أَرِيْزٌ كَأَرِيْزِ الْمَرْجَلِ، مِنْ الْجُبَاةِ».

آقای جعفریان! این کلمات شریعت سنگلجی را دو باره بخوانید:

«باید خون گریست! چنان اسلام تحریف شده، و خرافات و اباطیل جای حقایق دین را گرفته که اگر کسی دین حقیقی را معرفی کند، مردمی که از علوم دین سطری نخوانده، و از قرآن و سنت پیغمبر ﷺ و آثار ائمه دین علیهم السلام به هیچ وجه باخبر و مستحضر نیستند، بلکه از معارف یقینی و دستور ختمی مرتبت ﷺ فرسنگها دور این و بسلاسل و اغلال کفر و خرافات مقید، و تحقیقاً خارج از دین، و کافر به شریعت سید المرسلین ﷺ اند، بیچاره‌ی واقف به حقیقت دین را تکفیر می کنند» به نظر شما این کلمات، یک انشای عابراست، یا یک سخن گزاف؟! کاش بنده و آقای جعفریان و سایر مسلمانان به خود می آمدیم و می اندیشیدیم که دینی که رسول الله ﷺ آورده و عمر خودشان را برای نشر و دفاع از آن صرف کرده‌اند همین چیزی است که امروز در محوطه سیصد هزار امامزاده (۳۰۰۰۰۰ به نقل از شبکه جام جم) در ایران مشاهده می شود؟! یا در محوطه امام رضا و حضرت معصومه و حضرت شاه عبدالعظیم و غیره ﷺ؟!.

آیا امامان معصوم برای همین دین در راه خدا جهاد کردند؟! آیا دینی که خدا فرستاده و جبریل آورده و محمد مصطفی ﷺ تبلیغ کرده و اهل بیت اطهار و صحابه اخیار ﷺ برای نشر آن جان فشانی کرده‌اند همین دینی است که امروز مشاهده می کنیم؟! آیا قرآن مجید که ما محافل انس با قرآن

برگذار می‌کنیم و حتی مفاهیم! آن را هم دسته جمعی می‌خوانیم و مسابقه می‌دهیم و جایزه می‌گیریم! همین دین را تبلیغ می‌کند؟! یا اینکه به قول اقبال لاهوری شاعر فارسی گوی مشرق زمین این، دین صوفی و ملا و روضه خوان است که خدا و جبریل و مصطفی از تأویل و تفسیرشان در شگفت و حیرتند؟! حیرتند؟! حیرتند! حیرتند!

ز من بر صوفی و ملا سلامی که پیغام خدا گفتند ما را
ولی تأویل‌شان در حیرت انداخت خدا و جبریل و مصطفی را

سیزدهم: فرموده‌اید: «ادعای این قبیل افراد آن بود که با حفظ تشیع می‌باید این قبیل خرافات را از دین و مذهب زدود زیرا ریشه در تشیع ندارد» بازهم با طرح این مطلب به این سبک آیا می‌خواهید به خواننده تلقین کنید که خرافات در دین و مذهب تشیع ریشه دارد؟! اولاً حفظ تشیع اصطلاحی را از کجا استنباط کردید که این قبیل افراد عقیده دارند تشیع اصطلاحی حفظ شود؟ از نوشته‌های کدامیک از این اصلاح طلبان دینی چنین برداشت می‌شود که می‌خواهند تشیع اصطلاحی را حفظ کنند؟ اساس تشیع جعفری دوازده امامی کنونی عقیده امامت منصوص و عصمت و بداء و رجعت و انتظار و تقیه و صیغه و خمس و غیره است، آیا این قبیل افراد سنگلجی و خرقانی و برقی و خالصی و قلمداران و بقیه در کجا نوشته‌اند که می‌خواهند این عقاید را حفظ کنند؟ آیا با افکار و اندیشه‌هایی که خود شما نقل کردید و از آنها به عنوان طعنه و تهمت استفاده کردید و علیه آنها جوسازی نمودید (مانند تکیه به قرآن، و محفل درس تفسیر قرآن، و بحث از توحید و شرک و غیره) تصور می‌کنید بازهم اینها می‌خواسته‌اند تشیع را حفظ کنند؟! البته اگر منظورتان از تشیع محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) است، بله قطعاً چنین است این تشیع باید حفظ شود و هر مسلمان به محبت اهل بیت افتخار می‌کند.

چهاردهم: از کتابچه «محو الموهوم» ایشان یاد کرده‌اید که «در همین ارتباط باید مورد بررسی قرار گیرد»، از اینکه آثار ایشان را تتبع و بررسی و معرفی می‌کنید جای تشکر دارد، لذا فرق شما با بعضی‌هایی که تا دیروز حتی وجود این شخصیتها را انکار می‌کردند همین است که به عنوان یک پژوهشگر در عرصه تاریخ ظاهراً حقایق را نمی‌پوشانید، اینکه عقاید خود را تبلیغ کنید طبیعی است! بهر حال مطلبی که از زبان حسین قلی مستعان در مقدمهٔ این رساله نقل کرده‌اید دوباره بخوانید، به صرف نظر از تندی کلامی که محسوس می‌شود آیا اینطور نیست؟ کتاب خرقانی هم که ده برابر کتابچه شریعت است در همین موضوع است.

پانزدهم: فرموده‌اید: «سید اسدالله خرقانی نیز کمابیش گرایش‌های روشنفکری وهابی گرانه در دین شناسی داشته است». به تعبیر خود شما وقتی دکتر علی شریعتی و حتی امام خمینی، بر چسپ وهابیت بخوردند! پس سید اسدالله خرقانی کیست که به او برچسپ وهابیت زنند؟!

تعبیر «گرایش‌های روشنفکری وهابی گرایانه» شما در اینجا جالب و قابل تأمل است پس بخواهی نخواهی به اصطلاح و تعبیر شما و جامعه مذهبی کنونی وهابیانی که تکیه بر قرآن دارند و کلاس تفسیر قرآن برگزار می‌کنند و مباحث توحید و شرک را مطرح می‌کنند و با خرافات و بدعات و موهومات مبارزه می‌کنند روشنفکرند، ما اجازه می‌دهیم این افتخار را بین شمایی که چنین تشخیص دقیقی دارید و بین خود آنها تقسیم شود، و دلیل اینکه این چهره‌ها روشنفکر بوده و هستند، این است که فرموده‌اید: کتاب (محو الموهوم) سید اسدالله خرقانی به کوشش آیت الله طالقانی به چاپ رسیده است، شخصیت‌هایی که بتوانند روی امثال طالقانی و بازرگان و به نقل (یادی از یار) شریعتی و مطهری و آیت الله منتظری تأثیر بگذارند، اگر

اینها روشنفکر نباشند پس آیا شایسته است که مروجین خرافات خود را روشنفکر بنامند؟

شانزدهم: اثر دیگر شریعت سنگلجی را هم با تشکر معرفی کرده‌اید «اسلام و رجعت» که آنهمه سر و صدا به پا کرده و به قول شما امام خمینی هم در کشف الأسرار به آن اشاره دارد.

آنچه در اینجا قابل توجه و تأمل است فتوا یا مفهوم فتوایی است که از آیت الله شیخ عبدالکریم حائری نقل کرده‌اید و فرموده‌اید: که ایشان از بابت انکار رجعت حاضر به تکفیر سنگلجی نشده است! طبعاً از یک مرجع شیعی به وزن عبد الکریم حائری انتظار همین بوده که منکر رجعت را تکفیر کنند اما ایشان «رجعت» را که از مشخصه‌های بارز تشیع است نه از اصول دین می‌شمارد و نه از اصول مذهب! پس چیزی که «کثرت اخبار» آن را ثابت کرده چرا یک مرجع شیعی فقط خودش شخصا به آن معتقد است، اما حاضر نیست کسی را که این امر ثابت شده «با کثرت اخبار» را انکار می‌کند تکفیر نماید! پس آیا این اخبار کثیره‌ای که رجعت را ثابت کرده می‌تواند کلام معصومین علیهم‌السلام باشد؟ اگر چنین است پس منکر آن چگونه کافر نمی‌شود؟! و اگر این اخبار کثیره بوسیله غلاة و دروغ سازان ضد دین و دشمن ائمه علیهم‌السلام نقل شده پس ایشان چرا براساس این‌گونه اخبار «عقیده رجعت» را پذیرفته‌اند؟

در ادامه فرموده‌اید: «ایشان طرح این قبیل مباحث را عامل تفرقه کلمهٔ مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آنها می‌دانست که فایدهٔ دیگری ندارد» اگر جداً چنین باشد خیلی جای خوشبختی و خوشحالی است، که یک مرجع بزرگ شیعه تشخیص دهد که طرح این قبیل مباحث که حتی از نظر خود علمای تشیع منکر آن، کافر نمی‌شود جز تفرقه و ایجاد عداوت فایده دیگری ندارد! پس این قبیل علماء باید از وحدت سخن بگویند، و

کنفرانس تقریب برگزار کنند! نه کسانی که زیر میز کنفرانس تقریب کتاب‌های «تفرقه افکن» و موجد «عداوت مضره» پنهان می‌کنند!! و از این قبیل کنفرانس‌ها صرفاً در جهت تبلیغ مذهب تشیع استفاده می‌کنند!! و از طرح وحدت و تقریب در داخل و خارج کشور صرفاً یک تاکتیک مقطعی! در نظر دارند که در راه رسیدن به استراتیژی ثابت‌شان که نشر تشیع و ایجاد فتنه و تفرقه در اختلاف در جهان و دقیقاً در بین اهل سنت است به آنان کمک کند!

یک پرسش: با توجه به موضع دقیق و حکیمانه و واقع‌گرایانه آیت الله حائری آیا می‌توان احتمال داد که ایشان در باره سایر عقایدی که از مشخصه‌های تشیع شناخته می‌شود مانند: امامت منصوص و عصمت و بدأ و خمس و تقیه و صیغه و غیره نیز همین عقیده را داشته اند؟ آیا علت این عقیده آقای حائری می‌تواند تشخیص شریعت سنگلجی و قوت استدلال ایشان به عنوان یک روحانی روشنفکر بوده باشد؟ که آقای حائری تشخیص داده باشند، که دلایل مطرح شده در کتاب «اسلام و رجعت» سنگلجی را نمی‌توان نقد علمی کرد، و لذا به عنوان یک روحانی آگاه در برابر استدلال شریعت سنگلجی تسلیم شده باشند؟ و آیا این احتمال وارد است که اگر سایر روحانیون تشیع دلایل طرف مقابل را با دقت و تأمل و روحیه حق‌طلبی و انگیزه رسیدن به حق بخوانند به‌همین نتیجه‌ای خواهند رسید که آقای حائری رسیده است؟ از یک مسلمان حق‌جو که همیشه در تلاش حقیقت است جدا انتطاری بیش از این نمی‌رود. خدایا به همه مان توفیق شنیدن همه سخنان و انتخاب بهترین آن را عنایت بفرما.

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸].
 «مژده بده بندگان مرا، کسانی که همه سخنان را می‌شنوند و آنگاه از بهترین آن پیروی می‌کنند».

هفدهم: اینکه فرموده‌اید: «آیت الله علی اصغرلاری بر کتاب (کلید فهم قرآن) سنگلجی نقدی (با عنوان رد و انتقاد) نوشته است». کار به جایی کرده، زیرا نقد سازنده زمینه ساز بحث و گفتگوی سالمی خواهد بود که در پرتو آن راه رسیدن به یک وحدت حقیقی امکان پذیر خواهد شد. در هر جامعه با فرهنگ و متمدن، نقادی و روحیه نقد پذیری علامت بارز رشد و بلوغ فکری و فرهنگی (و طبعا سیاسی که ما در اینجا به آن کاری نداریم) را می‌رساند، اینکه شما به حریف و رقیب و طرف مقابل خود فرصت گفتن و نوشتن بدهید و گفته و نوشته او را با روحی سرشار از آزادگی و نشاط و انگیزه حق طلبی بخوانید این یک پیروزی بزرگ برای آزادی است، اما برعکس در برخورد با رقیب از استبداد کار گرفتن و دادگاه‌های تفتیش عقاید برپا کردن و رقیب را به چنگ آزار و شکنجه و زندان و ترور و اعدام سپردن دلیل بر ضعف مکتب و مذهبی است که او از آن پیروی می‌کند، آقای جعفریان به عنوان یک روحانی پژوهشگر درک می‌کنند که چه عرض می‌کنم، لذا اگر روزی در همین نمایشگاه کتاب تهران که (دیروز مقاله ایشان در باره آن منتشر شد) ما شاهد عرضه نقدهای متبادلی باشیم مطمئن باشید که به شاهراه وحدت حقیقی وارد شده ایم، اما اگر همین آش و همین کاسه باشد نه مجمع تقریب مذاهب اسلامی و حجت الإسلام آقای تسخیری و کابینه‌شان کاری از پیش خواهند برد، و نه طرح دوازده ماده‌ای شما مرهم مسکنی ثابت خواهد شد. پس بیاییم مثبت بیندیشیم و با خوشبینی و امیدواری پرده‌های یأس و ناامیدی و بدبینی را پاره کنیم و منتظر باشیم که مثلا همین کتاب «توحید عبادت» شریعت سنگلجی با مقدمه نه چندان کوتاه ما که نقد یک مطلب کوتاه آقای جعفریان را نیز به همراه دارد، از سوی یک ناشر باهمت و با همکاری و سعه صدر آقای جعفریان در تهران به چاپ رسد، بنده همینجا اعلان می‌کنم به شرط امانت

علمی خواهان هیچگونه حقوق مادی نیستیم و هرکس بخواهد چاپ کند از طرف من آزاد است. فهل من مجیب؟

در اینجا رسیدیم به پایان مطلب آقای رسول جعفریان پیرامون زندگی نامه مصلح کبیر شریعت سنگلجی، یک مطلب کلی هم در اینجا باید عرض کنم و آن اینکه همسویی ما با اصلاح طلبان دینی به معنی این نیست که هر آنچه آنان در قالب اصلاح دینی و عقاید خودشان مطرح کردند الزاماً ما به آن معتقد باشیم، نقاط اختلافی زیادی بین ما به عنوان جامعه اهل سنت و بین مجموعه اصلاح طلبان دینی وجود دارد که خیلی طبیعی هم هست، خوش بختانه وجوه مشترکی بین اهل سنت و مجموعه اصلاح طلبان وجود دارد که تصور می‌کنیم بارزترین آن روحیه حق طلبی، اتکاء به قرآن، تمسک به توحید، پرهیز از شرک، تمسک به سنت و پرهیز از بدعت را می‌توان نام برد. که چند مورد آن را آقای جعفریان به عنوان تهمت به اصلاح طلبان دینی مطرح کرده‌اند!

وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله وأصحابه

ومن دعا بدعوته إلی یوم الدین.